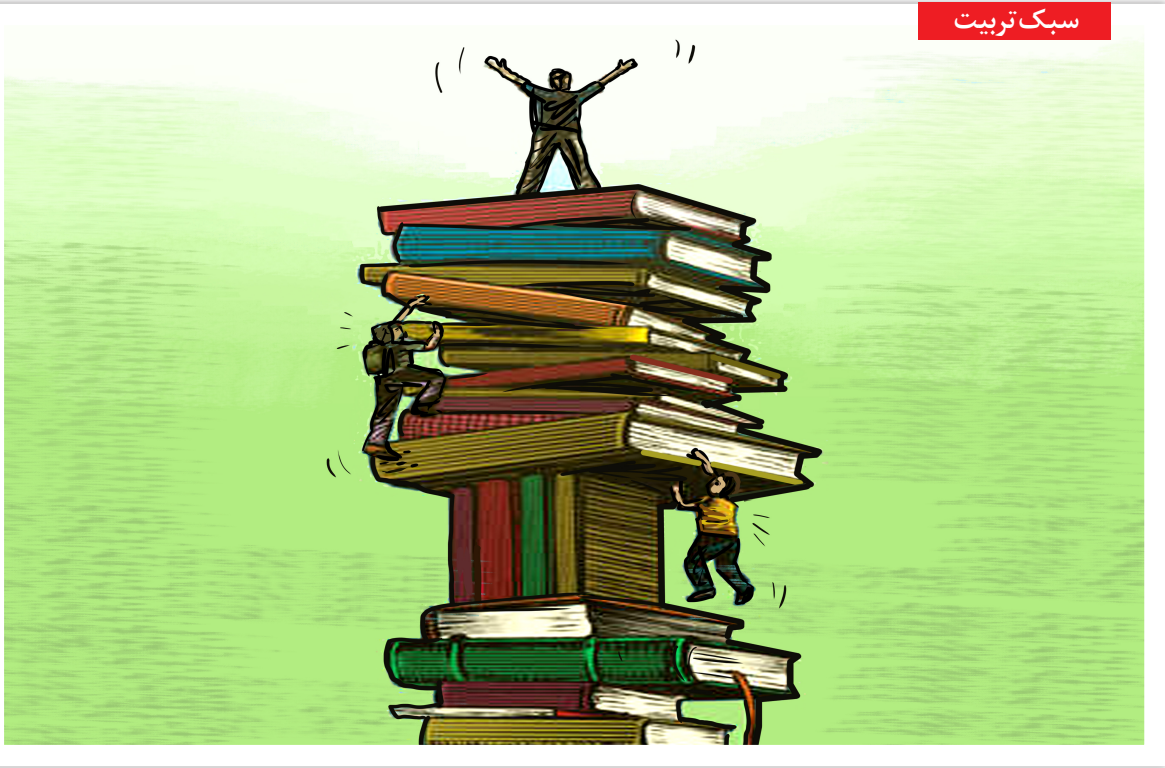


سبک تربیت



وقتی کلیدواژه هوش و آی کیو به یک بت ذهنی تبدیل می شود

دگر دیسی مدرسه، از زمزمه محبت تا هیاهوی مسابقه

محمد مهر

شناسنامه مرا حدود یک سال بزرگ گرفته بودند. وقتی مدرسه رفتم در واقع شش سالم بود. به گمانم کاملاً توجیه نبودم که کجا رفته‌ام و سر از کجا در آورده‌ام. فکر می کردم در مدرسه هم همان نوازش های مادر بزرگ و دستت و دل بازی های پدر بزرگم خواهد بود، اما این طور نبود. یادم می آید پنجره کلاس ما به حیاط مدرسه دخترانه باز شد. دو خواهر داشتیم که از من بزرگ تر بودند و طبیعتاً مرا دوست داشتند، من هم خواهرانم را دوست داشتم. آنها دانش آموزان دوم و سوم ابتدایی بودند. روزی از سر مهر آمدند جلوی پنجره کلاس ما و برای برادر کوچک شان دستت تکان دادند. من هم خواستم برای خواهرانم سنگ تمام بگذارم، چون فکر می کردم و احتمالاً درست فکر می کردم که اگر سر جایم دستت تکان دهم آنها خوب مرا

تعارف نکنید، کودک مهربانی می خواهد یا باهوش؟

شما امروز از اولیای دانش آموزان بپرسید می خواهید فرزند شما مهربان باشد یا باهوش؟ اگر تعارفات را کنار بگذارند به احتمال بسیار زیاد خواهند گفت باهوش! ممکن است برخی بگویند چه اشکالی دارد که فرزند ما هم مهربان باشد و هم باهوش. فرض بگردید بین این دو قرار باشد یکی را انتخاب کنید. فرض کنید که این دو قابل جمع نیست، در آن صورت کدام یک برای شما مطلوبیت و جذابیت بیشتری دارد. واقعیت آن استت که اکثر ما به سمت هوش خواهیم رفت، چون مهربانی و مطلوبیتی برای ما ندارد. اما سؤال مهم این است که چرا مهربانی برای ما جذابیتی ندارد؟ به خاطر این که اساساً ما زندگی را مسابقه می بینیم و معلوم است که در یک مسابقه،

چرا دانش آموز، کتاب خود را پاره می کند؟

شما امروز در کلیدواژه های آموزشی نگاه کنید ببینید اساساً جایی برای مهربانی وجود دارد؟ در تبلیغ های آموزشی و شبه آموزشی همه جا سخن از هوش برتر است. همه جا سخن از مهربانی و محبت هم نیست. همه جا سخن از «چطور من می توانم آی کیوی کودک خودم را بالا ببرم.» همه جا سخن بر سر این است که چطور می شود در یک زمان کوتاه پاسخ یک تست را داد. توجه کنید به مؤلفه هایی که در این تبلیغ ها وجود دارد. چرا مهم است که من در یک زمان کوتاه به یک تستت جواب بدهم، چون اساساً زمان در مسابقه تعیین کننده است. هر کس در زمان کوتاه تر از خط پایان بگذرد برنده است و دقیقاً به خاطر این است که وقتی یک پایه تحصیلی تمام می شود دانش آموزان این حسن را دارند که از خط پایان گذشته اند، بنابراین دیگر سراغ آن کتاب نمی روند و روزی روزگاری در مدرسه ما میان برخی از دانش آموزان و بعدتر در دانشگاه حتی میان دانشجویان مرسوم بود که وقتی امتحان هر کتابی را می دادند کتاب را بعد از آزمون پاره می کردند. این پاره کردن کتاب از کجایم آید؟ از نفرت. از خستگی یک ماراتن. از فرسودگی یک مسابقه، از این که آن محتوا یا نحوه ارائه آن محتوا نتوانسته است رابطه مهر آمیزی با دانش آموز یا دانشجو برقرار کند.

تضادهایی که در دنیای بزرگ ترها شکل می گیرد
فرض کنید دو بزرگسال ماشین نشسته اند و در حال مسابقه دادن با ماشین های دیگر هستند و هم زمان که جلو نشسته دارد مشق آن دو بچه را می گوید و آنها مشق خود را می نویسند. مادر بلند می گوید: «به زندگی به چشم یک مسابقه نگاه نکنید» و آن دو بچه در دفتر های خود می نویسند: به زندگی به چشم یک مسابقه نگاه نکنید. هم زمان که مادر می گوید به زندگی به چشم مسابقه نگاه نکنید حواسش به ماشین های کناری است که یک وقت از آنها جلو نزنند و پدر دارد به یکی از ماشین ها که از او جلو زده فحش می دهد.

یا فرض کنید معلم یا محتوای درسی تأکید دارد که «علم بهتر از ثروت است.» از آن سو می بینیم که همان معلم یا سیستم آموزشی به دانش آموز به چشم موجودی که قابلیت پول زایی دارد نگاه

سبک زندگی

سبک زندگی | ۸۸۴۹۸۴۷۱

طرح: مصویر محمد تبریزی | جوان



شما امروز در کلیدواژه های آموزشی ما نگاه کنید ببینید اساساً جایی برای مهربانی وجود دارد؟ در تبلیغ های آموزشی و شبه آموزشی همه جا سخن از هوش برتر است. همه جا سخن از «بیبی اینشتین» است، همه جا سخن این است که: «چطور من می توانم آی کیوی کودک خودم را بالا ببرم.» همه جا سخن بر سر این است که چطور می شود در یک زمان کوتاه پاسخ یک تستت را داد

مرا نجات داد و دوباره توانستیم به دنیا اعتماد کنیم و از غار کوچک خانه بیرون بزنم. فرشته ای سر کلاس ما آمد که زمین تا آسمان با آن هیولای عجیب و غریب فاصله داشت. من آن سال شاگرد اول شدم. شاید باور کردنش مشکل باشد، اما انگیزه شاگرد اول شدن من آن اشکال خرس ها و پروانه ها و لاک پشت های رنگی ای بود که با گرفتن ۲۰ یا ۳۰ با استامپ های سبز و صورتی و آبی به دفتر من می نشست. اما حالا که فکر می کنم، زیر آن شکل های خرس ها و پروانه ها و لاک پشت ها، مهر بود که مرا به مدرسه می کشاند. حالا که فکر می کنم می بینم آن شاگرد اول شدن چیزی نبوده است، حتی آن خرس ها و پروانه ها و لاک پشت ها که امروز معلوم نیست در کجای این زمین پوسیده اند و دوباره به خاک برگشته اند، اما آن مهر هرگز در قلب من نمی پوسد.

مهربانی به درد نمی خورد، در مسابقه مهربانی کردن یعنی باخت، در مسابقه قرار نیست تو به رقیب خودت کمک کنی، بلکه باید از او جلو بزنی. در مسابقه قرار نیست با کسی تعارف کنی. در مسابقه آمده ایم از همدیگر جلو بزنیم و حتی همدیگر را زخمی کنیم. جلو بزنیم و برویم. با این تفصیلات معلوم است که در یک مسابقه، هوش تا چه اندازه مطلوبیت دارد. چرا؟ می خورد، اما کار مهربانی به آغوش کشیدن و پذیرفتن و پناه دادن است و معلوم است که جای مهربانی در یک مسابقه نیست و از این نظر می توان این جمله را بر زبان آورد که: پس عجیب نیست در زندگی ما، از جمله در آنچه می آموزیم، جایی برای مهربانی نباشد چون زندگی ما یک مسابقه است.

مهریانی به درد نمی خورد، در مسابقه مهربانی کردن یعنی باخت، در مسابقه قرار نیست تو به رقیب خودت کمک کنی، بلکه باید از او جلو بزنی. در مسابقه قرار نیست با کسی تعارف کنی. در مسابقه آمده ایم از همدیگر جلو بزنیم و حتی همدیگر را زخمی کنیم. جلو بزنیم و برویم. با این تفصیلات معلوم است که در یک مسابقه، هوش تا چه اندازه مطلوبیت دارد. چرا؟ می خورد، اما کار مهربانی به آغوش کشیدن و پذیرفتن و پناه دادن است و معلوم است که جای مهربانی در یک مسابقه نیست و از این نظر می توان این جمله را بر زبان آورد که: پس عجیب نیست در زندگی ما، از جمله در آنچه می آموزیم، جایی برای مهربانی نباشد چون زندگی ما یک مسابقه است.

می کند و به این فکر می کند که چطور می شود به بهانه ای از او پول بیشتری به دست آورد. وضعیت ما در تربیت کودکانمان چنین وضعیتی است. خودمان هر روز به شکل آشکار یا پنهان در حال مسابقه دادن با دیگران هستیم. آن وقت زمانی که دوربین تلویزیون از ما مصاحبه بگیرد جلوی دوربین می گوئیم ما به مدرسه می رویم که استعداد های خود را شکوفا کنیم. اما کسی نمی رسد که پس چرا مدرسه استعداد های ما را شکوفا نمی کند؟ پاسخ این است که خود مدرسه بخشعی از بیست رالی یا مسابقه است.

فرزندانی آرام می خواهیم، در حالی که خودمان نا آرام هستیم
شما امروز به جامعه مانگاه کنید. ریشه رنج های ما کجاست؟ چرا منابع ثروت و جوایم دیگری در جامعه ما وجود دارد و دیگر عادلانه توزیع نشده است؟ چرا در جامعه ما دیگر عدالتی وجود ندارد و همواره احساس کمبود می کنند؟

یعنی کسی که محروم است حس بدی دارد چون خود را در قیاس با دیگران فقیر می یابد. بر خودار هم حس خوشایندی ندارد چون نگاه می کند به افرادی که از او بر خودارتر هستند، یا نه، مراقب است که ثروت او از دست نرود، چون مدام احساس ناامنی می کند. ریشه بسیاری از رنج ها و افسردگی ها در ملامت های درونی ما کجاست؟ پاسخ، قیاس است. من مدام خود را در بازی قیاس می بینم. چرا؟ برای این که خود را در مسابقه می بینم. امکان ندارد کسی دید مسابقه ای به زندگی و خود نداشته باشد، اما در بازی قیاس حضور داشته باشد و در چنین شرایطی ما آدم های مسابقه ای می خواهیم به فرزندان خود یاد بدهیم که با دیگران مسابقه ندهند. آیا چنین چیزی امکان پذیر است؟ ما آدم های که در زندگی،

طعم آرامش را نمی چشیم و نچشیده ایم چطور می توانیم طعم آرامش را به دیگران بچسانیم؟ می خواهیم به فرزندان خود یاد بدهیم که آرام باشند، در حالی که خود آرام نیستیم. می خواهیم به فرزندان خود بگوییم دلال و واسطه گری در پویش علم نباشند، اما خودمان مبتلا به همین بلا شده ایم و دانش آموز می بیند که در همین جامعه، بسیاری از افراد دکترا گرفته اند در حالی که دلال علم هستند و مقالات و کتاب های آنها تقلبی است و دیگران نوشته اند. ما آدم های که اگر بین اخلاق و مسابقه بخواهیم یکی را انتخاب کنیم حتماً به سمت مسابقه می رویم می خواهیم به فرزندان خود بگوییم که اخلاقی رفتار کنند.

سبک آموزش



اندیشه ها را یاد دهیم یا اندیشه روز تربیت کنیم؟

جان دانش آموز در مدرسه نیست چون او را شیء بی جان می بینیم

فاطمه سادات*

من دبیری با بیش از ۲۵ سال سابقه آموزشی در مدارس تهران هستم. مدرک من کارشناسی ارشد فیزیک است اما در این دو دهه و اندی علاوه بر حوزه تخصصی ام خواسته ام مشکلات آموزشی را در ارتباط با دانش آموزان رصد کنم و ببینم مهم ترین مسائلی که باعث رکود فکری و خلاقیت در مدارس ما می شود چیست. به نظر من فرق می کند بین پژوهش بی روح پرسش نامه محور با معلمانی که در ارتباط چهره به چهره و چشمی با دانش آموزان قرار دارند.

شاید اگر در این سال ها مدیران آموزش و پرورش باز خود رای منظمی از دبیران و معلمان درباره محتوای آموزشی و عکس العمل دانش آموزان نسبت به این محتوا می گرفتند و از سوئی دبیران نیز نقش فعالانه و آگاهانه تری در این باره ارائه و ایفا می کردند ما امروز با در دسر های کمتری در این حوزه روبه رو بودیم. در این جا سه چند جالش عمده و برجسته ای که وجود دارد و از نزدیک لمس کرده ام اشاره می کنم.

از شنونده ای منفعل تا شنونده ای مشارکت محور

نظام آموزشی ما به نظر می رسد تکلیف خود را با یک دو راهی باید معلوم کند، این که ما می خواهیم اندیشه ها را به دانش آموزان یاد دهیم یا آنها را اندیشه روزز بار بیاریم. امروز در نظام های آموزشی پیشرفته و پیشرو در دنیا، یکی از اهداف مهم آموزشی این است که دانش آموز بتواند در عین حال که اندیشه ها را می آموزد شهامت اندیشه روزی را هم داشته باشد. سال هاست ما در سطوح دانشگاهی

و رشته های مختلف علوم داریم که آنها از ترجمه به سمت تألیف سوق پیدا کنند اما این انتظار بر آورده نمی شود چون ما به این پژوهشگران و نوجوانی، اعتماد

به نفس اندیشه روزی را ارائه نکرده ایم. البته این موضوع ریشه های تاریخی و فرهنگی دارد. قرن هایتمادی این کشور در استبداد فکری به سر برده و باعث شده که عامه مردم در برابر اندیشه روزی و جسارت روزی در این باره مقاومت نداشته باشند، اما اگر ما

می خواهیم فرای این کشور متحول شود باید به گونه ای برنامه ریزی کنیم که دانش آموزان از یک شنونده منفعل و ساکت و دست و پا بسته در برابر محتوای درسی به یک شنونده مشارکت محور تبدیل شوند. محتوای درسی به ویژه در دوره ابتدایی باید به این سمت هدایت شود که دانش آموز، خود را در خلق محتوای درسی سهیم بداند. البته این کار با مشارکت های نمایشی متفاوت است و گرنه دانش آموز این حس را خواهد داشت که در نهایت باید به همان جایی برود که محتوای درسی یا مدرسه دیکته می کند.

ما سال هاست دانش آموزان را در دایره بسته تکرار حفظیات نگه داشته ایم و من به دانش آموزان حق می دهم که بدون انگیزه و با فشار سر کلاس های درس حاضر شوند. حق می دهم که صرفاً جسم دانش آموز سر کلاس درس حاضر باشد و افکارش در ناگنجایاب مانده باشد چون ما وقتی او را به بازی نمی گیریم دانش آموز هم محتوای آموزشی و کلاس و مدرسه را به بازی نمی گیرد. وقتی ما به او به چشم شیء بی جان نگاه می کنیم چرا او باید جان خود را به مدرسه بیاورد؟



مدارس ما نسبت به مهارت های زندگی بی اعتنا هستند. همچنان در مدارس ما فردیت بر تری طلب داشته باشد. نمی شود از آموزش و پرورش خوب سخن گفت، در حالی که شکاف درآمدی طبقاتی بالاست و حتی در پایتخت بسیاری از دانش آموزان دسترسی مطلوبی به تغذیه سالم و خوب ندارند.

من برای چه به مدرسه می روم؟

امروز سخن بر سر این است که بزرگ ترین کارویژه نظام آموزشی کشور چه باید باشد؟ این سؤال، مهم است که من بدانم اساساً برای چه به مدرسه می روم؟ اگر امروز این سؤال را دانش آموزان یا اولیا یا حتی کادر آموزشی بپرسید پاسخ های متنوعی خواهید یافت، فرض کنید اساساً پاسخ های متنوع در کار نباشد و همه دانش آموزان، اولیا و کادر آموزشی بگویند ما می رویم تا در مدارس، آموزش ببینیم و پرورش بیابیم. اما مراد ما از آموزش و پرورش دقیقاً چیست؟ فرض کنید همه متفق القول بگویند که می رویم تا تربیت شویم، اما مراد ما از تربیت شدن چیست؟ به چه چیزی تربیت شدن می گوئیم؟ می بینید همان وقت که دانش آموزی یا اولیای او می گویند می رویم تا تربیت شویم همزمان به این فکر می کنند که چطور می شود از دانش آموز دیگری جلو زد، چه شگردی را به کار ببریم که در چشم ناظم یا مدیر یا معلم عزیز تر شویم، یا چه کنیم که مهتر به نظر برسیم؟

می بینید درست است که می گویند تربیت شویم، اما منظور دقیق تر آن است که برای مسابقه دادن تربیت شویم. بتوانیم بیشتر به دست آوریم و کمتر از دست بدهیم. ممکن است به زبان بگویند نمره چندان مهم نیست، اما می بینید که عملاً پدر و مادر به فرزند خود دیکته می کنند که زرتنگ باشد. این که پدر و مادر تأکید می کنند که بچه زرتنگ باشد یعنی چه؟ یعنی بتواند بیشتر به دست آورد

و کمتر از دست بدهد و تیا آنجا که می تواند از دیگران جلو بزند. اما کجا آدم از دیگران جلو می زند؟ کجا به این فکر می کند که بیشتر به دست آورد و کمتر از دست بدهد؟ معلوم است که در مسابقه. وقتی مسابقه مطرح نباشد مسلماً جلو زدن هم مطرح نخواهد بود. پس در واقع ممکن است ما تعارف کنیم و بگوییم که فرزندم را سیرده ام که تربیت شود یا پرورش یابد، اما در نهایت خواسته من این است که فرزند من بتواند بهتر مسابقه بدهد و از دیگران جلو بزند. در واقع خواسته ما بر تری طلبی است اما می خواهیم با عناوین انحرافی، عنوان اصلی را بر زبان نیاوریم.